



تاریخ

فلسفه

وiliam safarjani
ترجمه سید محسن رضجانی



تاریخ و فلسفه
شماره ۱۰

اشاره

تاریخ پرفراز و نشیب فلسفه،
موضوعی دل‌انگیز است که به یکی از
اساسی‌ترین ویژگی‌های بشر، یعنی تفکر
فلسفی می‌پردازد. بسترهای شکل‌گیری
پرسش‌های فلسفی، چگونگی پاسخ‌هایی که به
این پرسش‌ها داده شده و تحول و تکامل سیر
اندیشه‌ی بشر در این موضوع، مضمون نظر
تاریخ‌نگاران فلسفه است.
مجموعه‌ی حاضر ترجمه‌ای است از یکی از آثار موجود
در تاریخ فلسفه که سعی در ارائه‌ی گزیده و بیان نسبتاً ساده‌ی
اندیشه‌های فلسفی دارد. قسمت نخست از این مجموعه به «مسأله‌ی
ماده» و «مسأله‌ی این‌همانی و تغییر» اختصاص دارد.

که به موضوع انسان، به عنوان مهم ترین موضوع در عالم می پرداخت.

سوفسطاییان (اسمی که از واژه ای یونانی به معنای «دانشور» اقتباس شده است)، در جست و جوی این بودند که آموزش های علمی را عمومی و مردم پسند کنند. آنان اولین آموزگاران حرفه ای فلسفه بودند؛ اولین کسانی که لازم بود شاگردانشان برای آموزش دیدن مبلغی بپردازند. اولین منتقد و مخالف سوفسطاییان، سقراط بود که دریافت مزد را به خاطر آموزش فلسفه محکوم کرد؛ با این بیان که پژوهش معرفت علمی، هرگز نباید با این شیوه کم ارزش شود. با وجود این، سوفیست ها از کار خود این گونه دفاع کردند که کارشان ارائه ی سطح بالاتری از فرهنگ به عموم مردم است، و با ارائه ی نتایج تحقیقات پیچیده ی فلسفی، و نحوه ی ارتباط، به توانمند ساختن آن ها برای زندگی مفیدتر و بهتر کمک می کنند. در ابتدا انگیزه ی سوفیست ها انگیزه ای شریف بود، اما افلاطون و ارسطو به ما گفتند که اعمال بعدی آن ها به بازی با کلمات، احتجاجات بی پایه و بحث های جدلی^۲ منتهی شد که به منظور برآشفتن بحث مطرح می شد. در نتیجه، نام سوفیست که پیش تر برای همه ی فلاسفه (که حتی شامل سقراط و افلاطون هم می شد)، به کار می رفت، به اصطلاحی شرم آور^۳ تبدیل شد. سوفیست هایی مانند اسی دمس^۴ و دیونی سودورس^۵ روشی ارائه دادند که با طرح مباحث پوچ و استدلالات مغالطه ای، به سوی بی اعتبار ساختن فلسفه پیش می رفت. با این همه، سوفیست ها بیش از یک قرن در تکامل و پیشرفت آموزش در زمینه های دستور زبان، شعر، تراژدی، زبان شناسی و اصلاح اجتماعی مشارکت داشتند.

پروتاگوراس، علم دستور زبان را تأسیس کرد و گرگیاس عناصر هنری نثر «آتیک» (زبان یونانی آتیک) را تکامل بخشید. سوفیست ها فلسفه شان را بر اساس آموزه ی نسبیت^۶ حقیقت بنا نهادند. تأکید ایشان بر فردگرایی^۷ بود که نهایتاً به شکاکیت کامل می انجامید. آن ها در آغاز عمدتاً تحت تأثیر هراکلیتوس و پیروانش بودند؛ کسی که ایده ی حقیقت مطلق را نفی می کرد و واقعیت را به شکل فرایند تغییر دائمی^۸ تفسیر می کرد. پروتاگوراس، فیلسوف سوفیست، ایده ی تغییر را برای معرفت شناسی^۹، یعنی مطالعه ی آنچه معرفت است و این که چگونه این معرفت حاصل می شود، به کار برد. وی نتیجه گرفت که معرفت و حقیقت، هر دو به



فلاسفه ی قبل از سوفیست ها با وجود بعضی استثنائات (آن کسانی که آموزه هایشان طی دوره ی روشنگری یونان در قرن پنجم ق. م دارای نفوذ بودند)، غالباً مجذوب جهان شناسی و مطالعه ی نظام مند جهان به شکل کلی بودند و توجه اندکی به مسائل انسان، به عنوان بخشی از جهان، داشتند. سوفیست ها، سیر^۱ فلسفه را به موضوع خود انسان باز گرداندند و فلسفه ی تمدن و اخلاق را تدوین کردند. در میان پیشینیان، فقط گزنوفانس، هراکلیتوس، و پیتاگوراس (فیثاغورس) پرسش های مربوط به اخلاق، سیاست، یا فلسفه ی دینی را به طور جدی مورد ملاحظه قرار داده بودند. حال با پیدا شدن سوفیست ها، این سؤالات، مسائل بنیادین فلسفی شده بودند. تأکید جدید، در آموزه های سقراط بود؛ کسی

داوری‌های شخص وابسته هستند.

مفهوم فیثاغورثی روابط نامتغیر ریاضی، به عنوان گوهر واقعیت، و اصل الثابتی که می‌گفت، طبیعت از قوانین وجود دائمی پیروی می‌کند، یعنی آن قوانین فیزیک که ثابت و دائمی اند (توجه داشته باشید که واژه‌ی یونانی «فیزیک» به معنای طبیعت نامتغیر است)، قضایایی بودند که به شکل انتقادی توسط سوفیست‌ها مورد تحلیل قرار گرفته بودند. سوفیست‌ها تحقیق کردند که: آیا چنین قوانین نامتغیری از طبیعت، می‌توانند به عنوان پایه‌ای برای قوانین حاکم بر انسان مورد قبول واقع شوند؟ به عبارت دیگر، آیا اصول اخلاقی واقعی که صرفاً مجموعه‌ای از قراردادهای دل‌خواهانه‌اند^{۱۱}، آفریده‌ی انسان هستند؟ آیا قوانین حکومت، با قوانین طبیعت یا قوانین دل‌خواهانه‌ی محض قابل قیاس هستند؟ آیا قوانین اخلاقی واقعی، به عنوان هنجارهایی برای ارزیابی رفتار انسان، با قوانین حاکم بر طبیعت قابل مقایسه‌اند؟ درباره‌ی اعتبار این بیان که قوانین اخلاقی و دستورالعمل‌های قانونی نسبی‌اند، باید جداً تردید کرد. به طور کلی، این است آن‌چه سوفسطاییان انجام دادند و از این رهگذر اساس جامعه را تکان دادند.

چون معرفت در بهترین شکل آن نسبی بود، بنابراین حقیقت نیز دست‌نیافتنی بود. سوفیست‌ها به دلیل باورشان مبتنی بر دست‌نیافتنی بودن حقیقت مطلق، توجه‌شان را به سوی هنر مناظره معطوف ساختند و برای متقاعد ساختن یا تغییر اعتقادات شخص مخالف، به تکنیک‌هایی متوسل شدند. به جای تلاش برای کسب حقیقت فراوان‌یاب، سوفیست‌ها فقط شیفته‌ی پیروزی در یک بحث استدلالی بودند. بنابراین علاقه‌ی عمیق سوفیست‌ها به دستور زبان به خاطر میل به دستکاری آن برای تأمین اغراض شخصی‌شان، چنان‌چه به تفصیل در بحث نشان داده شده است، موجب ترغیب آنان شد.

پروتاگوراس آبدارا (حدوداً ۴۱۱-۴۸۱ ق.م) - پروتاگوراس آبدارا یا فیثاغورس اهل ساموس، کسی که مکتب فیثاغوریان را تأسیس کرد، اشتباه نشود - پرنفوذترین رهبر سوفیست‌ها بود. او تمام فلسفه‌اش را براساس مفهوم نسبیت^{۱۲} حقیقت قرار داد که با این تعبیر بیان می‌شد: «انسان معیار همه‌ی چیزهاست؛ معیار چیزهایی که هستند و معیار چیزهایی که نیستند.» این دیدگاه تأثیری دائمی بر تاریخ فلسفه تا زمان‌های معاصر داشته است. پروتاگوراس نه تنها نسبیت حقیقت (که آن‌چه برای تو درست است، فقط برای من صحیح است و آن‌چه برای من صحیح است، فقط برای من صحیح است) و نسبیت اخلاقی (که درست و

نادرست مسائل مربوط به عقیده یا انتخاب شخص است)، را ادعا می‌کرد بلکه پیامد و نتیجه‌ای چشم‌گیر از این اصل استنتاج کرد: آموزه‌ی تساوی حقوق برای تمامی نوع انسان که شامل زنان و بردگان می‌شد؛ آموزه‌ای که هر فردی را مختار می‌سازد، برای خود راجع به اعتبار هر حکمی، تصمیم بگیرد، این اصل که همه‌ی افراد را در جایگاه مساوی به عنوان داوران حقیقت قرار می‌داد به عنوان نیرویی، دولت شهرها^{۱۳} را به سوی متحد شدن و جهان میهنی^{۱۴} سوق می‌داد و دیگر هیچ‌یک از گروه‌ها یا دولت شهرها نمی‌توانستند، نسبت به بقیه برتر باشند.

اذعان به نسبیت، مستلزم قائل شدن حقوق مساوی برای همه است. بنابراین پروتاگوراس خواستار اصلاحات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای شد که با ابزارهای دموکراتیک بنیاد نهاده شده باشند. از آن‌جا که قوانین و اصول اخلاقی، قراردادهایی اجتماعی هستند برخاسته از طبیعت درونی انسان، تنها باید برای گروهی از افرادی الزام‌آور باشند که در تصویب آن‌ها به نحو دموکراتیکی مشارکت داشته باشند. (توجه داشته باشید که بعضی از فیلسوفان بیان پروتاگوری را به صورتی تفسیر می‌کنند که به انسان به عنوان یک فرد اشاره دارد، درحالی‌که دیگران آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که به انسان به معنای نوعی اشاره دارد. این یعنی، انسان

پروتاگوراس، علم دستور زبان را تأسیس کرد و گرگراس عناصر هنری نثر «آتیک» (زبان یونانی آتیک) را تکامل بخشید. سوفیست‌ها فلسفه‌شان را براساس آموزه‌ی نسبیت^{۱۲} حقیقت بنا نهادند. تأکید ایشان بر فردگرایی^{۱۳} بود که نهایتاً به شکاکیت کامل می‌انجامید



به صورت جمعی معیار همه‌ی چیزهاست و رفتار اخلاقی و عدالت^{۱۴} وابسته به اصول اخلاقی گروه‌هاست، نه اعمال اخلاقی افراد. بدون اخلاق و عدالت، جوامع نمی‌توانند برپا باشند. با وجود این، دستورالعمل‌های اجتماعی خاص قرارداد هستند نه اصولی مطلق و آن‌ها باید اطاعت شوند، فقط به خاطر مصلحت شخصی افراد و به خاطر دلایل خودخواهانه.^{۱۵}

آموزه‌ی نسبیّت حقیقت، به‌طور ضمنی توسط فیلسوفان متقدم یونانی با این فرض بیان شد که نهاد انسان، خصوصاً در سال‌های کودکی، می‌تواند به وسیله‌ی تعلیم و تربیت بهبود یابد؛ هدفی که سوفیست‌ها به دنبال تحقق آن بودند. اما سقراط تلاش‌هایشان را به سرخه گرفت، با این مضمون که هیچ شخصی نمی‌تواند، روح بد را به روح خوب تغییر بدهد، یا احساسات درست را جایگزین احساسات دروغین کند. افلاطون آموزه‌ی پروتاگوری نسبیّت معرفت را با بیان هراکلیتی که می‌گفت: باید اشیای فیزیکی را که در یک وضعیت جریان دائمی هستند، با متعلقات معرفت و خود معرفت که همیشه در حال تغییر است، مقایسه کرد و چنین نتیجه گرفت که هیچ یک از آن‌ها اشیای فیزیکی و متعلقات معرفت دائمی و مطلق نیستند.

گرچه افلاطون معتقد بود که امور مطلق^{۱۶} در ارتباط با اخلاق، قانون یا دین به وجود نمی‌آیند، پروتاگوراس فلسفه‌ی اخلاق زندگی را که مبتنی بر قانون طبیعی صیانت ذات^{۱۷} است، تکامل بخشید، تنها قانونی که برای او به قرارداد اجتماعی صرف تحویل پذیر نیست. صیانت ذاتی که او به عنوان نیروی ضروری برای ادامه‌ی حیات انواع در نظر می‌گرفت، به هدفی اشاره دارد که طبیعت برای انسان و هر انسان دیگری که انتظار کنش از او می‌رود، تعبیه کرده است. طبیعت، انسان را به عقل مجهز کرده و به لحاظ فیزیکی و بدنی، قوی‌تر از حیوانات قرار داده و توانایی ابداع وسایل و ابزار ادامه‌ی حیات، مانند: لباس، پناهگاه و ضروریات دیگر را به او داده است. حتی چشم‌گیرتر، این حقیقت است که انسان با استفاده از عقل الهی‌اش، زبان، اصول اخلاقی، دین، جامعه و دولت ایجاد کرده است. طبیعت فطری انسان او را مستعد زندگی در جامعه کرده است. با این حال او باید آگاهانه قوانین خاص رفتار گروهی را انتخاب کند، زبان بومی‌اش را تکامل بخشد و خود را با مذهب یا اخلاق برتر سازگار کند؛ یعنی همه‌ی چیزهایی که به طور مساوی قراردادی‌اند و در خلال زندگی روزمره تثبیت می‌شوند.

برای پروتاگوراس و پیروانش، آموزه‌ی نسبیّت دربردارنده‌ی

خیر در همه‌ی زمینه‌هاست؛ حتی در هندسه و آن قضایایی که باید معتبر تلقی شوند، نه برای به کار بردن در موارد فردی، بلکه برای استفاده به عنوان اصول ایده‌آل. این آموزه در ایده‌های معرفت‌شناختی دموکریس منعکس شد؛ کسی که نتیجه گرفت، انسان قادر به فهم گوهر اشیا نیست و قوانین فیزیکی به وسیله‌ی تجربه‌ی حسی یا «ادراک حسی»^{۱۸} قابل دست‌یابی است.

از دیگر رهبران سوفیست، گرگیاس لئونستی (۳۷۵-۴۸۳ ق. م)، شاگرد گرگیاس لئونستی است. او بعدها در اثر براهین دیالکتیکی زنون مجبور شد، شکاکیت را بپذیرد. گرگیاس در اثرش «درباره‌ی طبیعت» یا «ناموجود»، فلسفه‌ی پوچ‌انگاران‌ای را مطرح ساخت که بر سه مقدمه مبتنی بود. ۱. هیچ چیزی وجود ندارد؛ ۲. اگر چیزی وجود داشت، هرگز نمی‌توانستیم آن را بشناسیم؛ ۳. اگر به‌طور شانس‌ی شیی را بشناسیم، این معرفت به صورت یک راز باقی می‌ماند، چرا که ما نمی‌توانیم آن را به دیگران منتقل کنیم.

درست همان‌طوری که مفهوم هراکلیتی جریان جهانی، راه را برای اصل نسبیّت حقیقت پروتاگوراس هموار کرده بود، به همین ترتیب، مفهوم الثایی موجود ثابت و پارادوکس‌های دیالکتیکی زنون، گرگیاس را به سوی تدوین فلسفه‌ی «شکاکیت کامل»^{۱۹} سوق داد. مطابق باور گرگیاس، اثبات این که تصورات، مطابق است با متعلقاتی که برای شناسایی مورد نظر هستند، دشوار است. واژگانی که برای دلالت بر اشیای واقعی به کار می‌روند، صرفاً بیاناتی «زبان‌شناختی»^{۲۰} هستند که از هیچ طریقی به آن اشیا مربوط نمی‌شوند. از آن‌جا که نمی‌توان نشان داد حقیقت مطلق وجود دارد، همه‌ی آن‌چه که باقی می‌ماند، تصوراتی به شکل کلمات هستند. در نتیجه گرگیاس خودش آموزش سخنوری را به جای تلاش‌های بیهوده برای توضیح حقیقت، علم یا فضیلت به کار برد. فعالیت او در زمینه‌ی سخنوری، به تأسیس شعر، زیبایی‌شناسی، نثر آیکایی [زبان یونانی] و «دانش روان‌شناسی تلقین»^{۲۱} انجامید.

گرگیاس با ترک تحقیق برای استدلال محض، مفهوم احتمال محض معرفت را پذیرفت. او می‌گفت، از طریق درام و شعر اذهان انسان‌ها می‌توانند متقاعد شوند؛ اگرچه نه شعر و نه درام نمی‌تواند به عنوان واقعیت پذیرفته شود. وی شعر و درام را به عنوان فریب‌های توجیه‌پذیری که واجد بعضی ارزش‌های عملی‌اند، به شمار آورد و گفت، به خاطر نتایج اخلاقی پسندیده‌تر می‌توان آن‌ها را در ضمن چنین فعالیت‌های عقلانی گنجاند.

نفوذ چشم گیر گریاس در معاصرینش قطعی بود، اما از آن جا که طرف داری اش از شکاکیت او را مجبور می کرد که نتواند نتایج مثبتی درخصوص مسائل فلسفی بگیرد، پیروانش در مسیر خودشان به چنین مسائلی پرداختند و استنتاجات متناقضی از مقدمات او بیرون کشیدند. بنابراین، آن ها درخصوص پرسش های اخلاقی، در بین خودشان عمیقاً اختلاف داشتند. این اختلافات، با گسترش و پیشرفت دو فرضیه ی متناقضی که بر پایه ی طبیعت گرایی^{۲۲} اخلاقی بنا شده بودند، عمیق تر می شد. فرضیه ی نخست این آموزه را بیان می کرد که: هر آموزه ای ممکن است حق جلوه کند. و فرضیه ی دوم، این مفهوم دموکراتیکی بود که بنا به قانون طبیعی، همه ی مردمان هنگام تولد از آزادی و تساوی برخوردارند.

طبق فرضیه ی دوم، هر شخصی که توسط طبیعت، قدرت برتر یا نیروی برتری به او داده شده، این حق اخلاقی را دارد که اراده اش را بر افراد ضعیف تحمیل کند. بنابراین، قانون جنگل (یعنی قانون جنگ و دندان) را به عنوان معیار صحیح رفتار انسانی پذیرفته است. هر انسانی حق دارد، از انگیزه هایش پیروی کند و امیالش را عملی کند، البته در صورتی که قدرت کافی برای مقاومت در برابر نیروهای خصمانه را داشته باشد. مقصود از نیروهای خصمانه، قوانین مدنی یا اخلاقی است که توسط افراد ضعیف برای حفاظت از خودشان وضع شده اند.

قوانین مدنی یا اخلاقی، صرفاً قراردادهایی هستند که باید راهی برای تحقق قانون اساسی طبیعت ارائه دهند؛ قانونی که تبیین کامل غرایزش را به عنوان حق طبیعی انسان آزاد، توجیه می کند. در برابر اخلاق قراردادی که انجام اعمال غیر عادلانه را قداغن می کند، اصول اخلاقی طبیعی، قوی را از انجام کار ناعادلانه باز می دارد. اخلاق طبیعی مبتنی بر دستور^{۲۳} طبیعت است که می گوید: شرم آور است قوی از تحمل بی عدالتی در رابطه با ضعیفان رنج ببرد. درنتیجه، دیگران هرگز به قوی اجازه نمی دهند که با آن ها به نحو غیر عادلانه رفتار کند.

سوفیست ها از این نظریه طرف داری می کنند که: نهادها و قوانین، انسان قوی را قربانی فریبکاری فرد ضعیف می کنند و او را از اعمال قدرتی که طبیعت به او داده است، باز می دارند. تربیت های دست و پاگیری که توسط اعضای ضعیف جامعه ارائه می شوند، باید توسط انسان قوی شکسته شوند، انسانی که می تواند، وظیفه اش را برای سروری یافتن بر آن ها اعمال کند.

تاریخ همه ی مخلوقات زنده، به حاکمیت قوی بر ضعیف گواهی می دهد؛ با این توجیه که اعمال اراده ی معطوف به قدرت

و پذیرش آن به عنوان هدف اخلاقی قوی، وظیفه ی طبیعی آن ها برای حکومت بر ضعیف است. (در زمان های جدید، نیچه ی فیلسوف نیز همین تئوری اخلاقی را مطرح کرده است.)

مطابق با اصول گریاس، قوانین اخلاقی مانند قوانین مدنی حکومت ها، تکنیک هایی برای به بند کشیدن سببیت در انسان هستند و برای رام کردن طبیعت حیوانی در انسان به کار می روند. آیین یونانی در استفاده از چنین ابزار فریب دهنده ای مشارکت دارد که فرد حیوان صفت را از طریق القای ترس، و همه ی کسانی را که اصول اخلاقی یا قوانین مدنی را نقض می کنند، بازمی دارد. این حقیقت که اعمال جنایت بار ممکن است بتواند از توجه بگریزد، هیچ نتیجه ای ندارد، تا بدان حد که موجودات نامرئی الوهی، در همه ی زمان ها اعمال ما را می بینند. دو شاگرد دیگر گریاس، از جمله آکسیداماس^{۲۴}، آموزه ی تساوی انسان ها و قرارداد اجتماعی دولت را آموزش دادند. آن ها با حق الوهی یا موروثی مخالفت کردند که مدعی بود مفهوم «شرافت»^{۲۵} مبتنی بر فرض نادرست مردم مقصر است. طبیعت همه ی انسان ها را مساوی طراحی کرده است. توافق دوجانبه ای که توسط شهروندان رعایت می شود، این است که انسان آزاد به دنیا آمده و طبیعت هیچ انسانی را برده قرار نداده است. توسل به قانون طبیعی لیکفرن و آکسیداماس، دعوت به رها کردن بندگان با حقوق مساوی برای زنان است.

سوفیست دیگر اسیدمس^{۲۶} یا مبلیکی برهانی اضافه کرد: قوانین فیزیک و قوانین مربوط به دولت، مشابه و یکسان هستند و قوانین اخلاقی و سیاسی از طبیعت انسان ناشی شده اند. بنابراین، حق قوی، افسانه ای نامعقول است و هر انسانی که خودش را آماده کرده است تا ابرمرد یا فرمانروا باشد، خود را در برابر قدرت ها و تلاش های پیچیده ی افراد متعددی که تصمیم گرفته اند بر طبق این قانون رفتار کنند، شکست خورده خواهد یافت.

سقراط، افلاطون، و ارسطو سوفیسم را به عنوان یک فلسفه ی رسوا و بدنام تلقی کردند. البته سقراط هیچ اثری [مکتوب] در این زمینه به جای نگذاشت، اما افلاطون و ارسطو در آثار خود اصول عقاید و روش سوفیسم را محکوم کردند. برای نمونه، افلاطون سوفیست هایی چون اسیدمس و دیونی سودورس^{۲۷} را با تحقیقی نقادانه و تمسخرآمیز محکوم کرد. اگرچه افلاطون، سقراط را به عنوان مخالف ثابت قدم و استوار سوفیست ها توصیف کرده است، اما به یک معنا سوفیست ها در عین حال در تلاش برای انجام هرچه بیشتر همان چیزی بودند که خود سقراط درصدد برآمده بود، انجام دهد.



داوری‌های ارزشی لحاظ شود. اما معرفت علمی درباره‌ی جهان خارجی کافی نیست، زیرا فقط برای ما گزاره‌های کلی فراهم می‌کند؛ گزاره‌هایی که در حالت عادی برای ما صادق هستند. آن‌چه لازم است ضمیمه شود، این است که خودشناسی از طریق خودآزمایی به دست می‌آید. فضیلت اساسی، صرفاً به دست آوردن فهم بهتر از خود برای توانمند شدن شخص به منظور زندگی بهتر است.

«خود را بشناس»^{۳۵}، راز کنترل خود و در نتیجه خوشبختی است. خود را بشناس، پس آن‌گاه تو فضیلت‌مند خواهی بود؛ چرا که فضیلت با معرفت یکی است. اگر تو آن‌چه را که حق است، می‌دانی، آن را خود به خود، از روی رغبت و راحتی، و به یکباره و با انگیزه‌ی لازم برای آن‌چه خیر است، انجام می‌دهی. فضیلت چیزی مانند معرفت به خیر است. در نتیجه، کسی که دارای فضیلت است، باید آگاه باشد؛ دقیقاً، مانند کسی که روشن فکر است و باید با فضیلت باشد.

سقراط می‌آمोخت که خیر مشتمل بر حالت خوشبختی و ناشی از اعمال مفید است. برای این که یک عمل خیر باشد، باید سودمند باشد؛ سودمند به این معنی که موافق با هدف واقعی شخص در زندگی و بنابراین، مناسب با هدف درست انسان باشد. سقراط دل‌نگران تعیین هدف صحیح نوع انسان بود و آن را وابسته به تکامل اخلاقی تلقی می‌کرد. برای سقراط، اعمال نیک، موفقیت و سعادت واقعی، اما اعمال بد شکست و بدبختی را به ارمغان می‌آورد. هر عمل خیری، سعادت به بار می‌آورد و با حالت خوشنودی نفس همراه است.

تحقیق سقراط برای خیر، یعنی تحقیق برای آن‌چه که واقعاً در زندگی با ارزش است. سقراط خیرهای بیرونی، راه‌های ناز و نعمت یا لذت جنسی را رد می‌کرد. او تحقیق نوع انسان را به سوی «فضیلت»^{۳۶} از طریق کسب معرفت به خیر، از راه عمیق‌ترین بینش هدایت می‌کرد. فضیلت، با معرفت یکی است، اما اعمال شر فرایند «خودفریبی»^{۳۷} را نشان می‌دهند، نه فقط فقدان معرفت را. فضیلت شامل صداقت با خود است که «یکپارچگی فرد»^{۳۸} را حفظ و او را توانا می‌کند، برای تشخیص صحیح اعمال مفید و سعادت واقعی.

سعادت معنوی روح، مقدم بر سعادت دنیوی است. قدرت به برتری فیزیکی متکی نیست، بلکه به برتری معنوی بستگی دارد.

سوفیست‌ها آن‌چه را که با دیدگاه‌های فلسفی سقراط (۳۹۹-۴۷۰ ق.م) در تضاد بود، باز و مطرح کردند؛ کسی که مدافع ثابت قدم عینیت حقیقت و نقاد صریح سوفیسم بود. بنابراین، در حالی که در اخلاق، سوفیست‌ها احساس کردند در تحمل بی‌عدالتی بدنامی بیشتری هست تا در التزام به آن، سقراط آموخت که تحمل بی‌عدالتی مرجح است تا ارتکاب بی‌عدالتی. سوفیست‌ها به انفسی بودن^{۳۹} رفتار معتقد بودند و از گزینش‌های اخلاقی مبتنی بر احساسات یا تمایلات فردی طرف‌داری می‌کردند، در حالی که سقراط در جست‌وجوی «آفاقی بودن»^{۴۰} اصول معتبری بود که می‌توانستند برای راهنمایی اعمال همه نوع انسانی به کار روند. هدف سوفیست‌ها از آزادی انسان، از طریق بیان آزاد و مستقل عواطف و انگیزه‌ها به دست می‌آمد. سقراط هم آزادی را دنبال می‌کرد، ولی عقیده داشت: آزادی از بردگی عواطف از طریق کنترل خود توسط «بصیرت»^{۴۱} قابل دست‌یابی است و «اتکا به خود»^{۴۲} توسط آزادی از نیازها شناخته می‌شود.

«بصیرت»^{۴۳} برای سقراط یک «کلمه واژه»^{۴۴} است. اصطلاح بصیرت، معانی ضمنی گوناگونی داشت که شامل فضیلت، توانمندی و خردمندی می‌شد. بصیرت معطوف به نیکی واقعی است که انسان باید در جست‌وجوی آن باشد. مطابق دیدگاه سقراط، عواطف ناپایدار و احساسات مبهم سؤال برانگیزند و راهنمای نامطمئنی برای رفتار انسان هستند. تنها شخصی که راهنمایش در زندگی، «معرفت صحیح» است (معرفت نه صرفاً معرفت جهان، بلکه معرفت به ماهیت درونی خودش)، قادر به انجام عمل درست است. طی دوره‌ی روشنگری یونان، سوفیست‌ها با گردآوری معرفت علمی که دارای انحصاری نخبگان فرهیخته بود، در حال نشر معرفت علمی بودند، و سقراط در حال انجام چیزی مشابه همین عمل بود، اما برای او معرفت علمی به معنای حقایقی بود که امری عینی را فراهم می‌کنند (نه امر درونی سوفیسم) و معرفت مبتنی بر جهت‌یابی فعالیت انسان بود؛ به طوری که انسان کارآمد خواهد شد و فضیلت‌مند و به شکل صحیحی، وظیفه‌ی درستش را در زندگی می‌داند و سعادت را به دست می‌آورد.

«خودشناسی»^{۴۴}، احساسات درونی سوفیستی نیست، بلکه تنها پیشنی است که باید به عنوان معیاری قابل اعتماد در شکل‌گیری

معادل این است که انسان از روی قصد، از انجام کار نیک برای خود اجتناب می‌ورزد و آگاهانه باعث ضربه به خودش می‌شود. به خاطر آن که خیر به انسان سود می‌رساند و شر به او صدمه می‌زند، شر با خطا یکی است.

فضیلت تا آن‌جا که معرفت به خیر است، می‌تواند به هر کسی آموخته شود و در نتیجه، انسان از طریق تربیت می‌تواند اخلاقش را و از این رهگذر سعادتش را بهبود بخشد. بنابراین، انسان باید تمرین «بازنگری خود»^{۲۱} و بازنگری متقابل یکدیگر را، به خاطر رسیدن به تکامل اخلاقی، مدنظر قرار دهد؛ آن هم دقیقاً به این دلیل که دوستی دارای ارزش زیادی است. زیرا دوستان برای بهبود یکدیگر می‌کوشند و خیر همه را به عنوان هدف مشترکشان تعقیب می‌کنند. علی‌رغم این حقیقت بدیهی که سقراط در پی «برانگیزش»^{۲۲} وجدان اخلاقی و ایجاد سعادت اخلاقی جامعه بود، حکومت مخاصم، او را به فاسد ساختن جوانان آتنی به وسیله‌ی آموزه‌هایش، متهم ساخت (او استدلال را به جای سنت و آموزه‌ی دینی برای حل مشکلات بشر به کار برد).

از وی تقاضا شد که از اصول فلسفی بلندمدت زندگی‌اش، در برابر معافیت از جریمه‌ی مرگ، دست بردارد. اما او ترجیح داد، از این جریمه‌ی فوق‌العاده رنج بکشد. با قرار دادن مسؤلیت مرگ قانونی و با برقراری حکم به موجب آن، بزرگ‌ترین قربانی گرفته شد. عمل سقراط در رد فرصت‌هایی برای گریختن و نوشیدن شوکران^{۲۳} (گیاه سمی)، به خاطر تجویز آن جریمه توسط قانون، به آموزه‌های او و اهدافی که وی به خاطر آن اهداف زندگی را از دست داد، شور و حالی دیگر می‌بخشد.

از این رو انسان نیک توانمندتر از انسان شر است. هیچ صدمه‌ی واقعی، حتی با دست‌های یک فرد شرور، نمی‌تواند به انسان نیک وارد شود؛ زیرا صدمه‌ی واقعی معنوی است و از این رو، ورای دست‌رسی شخص شرور است؛ کسی که پای بند اعمال مضر است. سعادت می‌تواند فقط از طریق مراقبت صحیح از روح، یعنی زندگی کامل تضمین شود.

فرض سقراط درباره‌ی اراده‌ی معطوف به جهت عقلانی، نوعی «جبریت»^{۲۴} عقلانی را پیش می‌کشد. عقل مجهز به معرفت، اراده را به سوی طریق درست هدایت می‌کند. معرفت، توانایی کافی برای به حرکت درآوردن شخص برای انجام اعمال نیکی دارد که در نتیجه‌ی انجام آن اعمال، به سعادت می‌رسد. هم سعادت و هم معرفت، عناصر ذاتی فضیلت هستند. از آن‌جا که معرفت فضیلت است و فضیلت سعادت، معرفت فضیلت تولید می‌کند و فضیلت سعادت. شخصی که مرتکب اعمال بد می‌شود، انسان نادانی است. زیرا انجام آگاهانه و عامدانه‌ی عمل غیر اخلاقی «دیوانگی»^{۲۵} است؛ درست مانند انسان عاقل که آگاهانه یا عامدانه به خودش صدمه‌ی جسمی نمی‌زند. یعنی او از روی قصد صدمه‌ی اخلاقی به خود نمی‌زند. نتیجه‌ی دیگر

فضیلت تا آن‌جا که معرفت به خیر است، می‌تواند به هر کسی آموخته شود و در نتیجه، انسان از طریق تربیت می‌تواند اخلاقش را و از این رهگذر سعادتش را بهبود بخشد. بنابراین، انسان باید تمرین «بازنگری خود»^{۲۱} و بازنگری متقابل یکدیگر را، به خاطر رسیدن به تکامل اخلاقی، مدنظر قرار دهد؛ آن هم دقیقاً به این دلیل که دوستی دارای ارزش زیادی است



اگرچه ارسطو، سقراط را مؤسس روش استقرایی، به شکلی که برای مسائل اخلاقی و علمی به کار می‌رود، دانسته است، سقراط هیچ کتابی ننوشت یا هیچ مکتب فلسفی تأسیس نکرد. او «خود آموخته»^{۲۶} بود و آموزه‌هایش عمدتاً از طریق آثار مفصل شاگردانش، گزنفون و افلاطون به ما رسیده است (برخی مراجع نیز در نوشته‌های ارسطو گنجانده شده‌اند). سقراط، با استفاده از تکنیک «طنز سقراطی»^{۲۷}، خود را یک خود نادان معرفی می‌کرد. همیشه پرسش‌هایی مطرح می‌ساخت و هرگز پاسخ‌ها را عرضه نمی‌کرد، اما در پی کسب معلومات از دیگران بود. به وسیله‌ی این فن او می‌توانست جوانان عصر خود را با گفتن حقایقی که آن‌ها قبلاً نمی‌دانستند، به خود جذب کند. بنابراین،



دفتر انتشارات کمک آموزشی

آشنایی با
مجله های رشد

مجله های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش، با این عناوین تهیه و منتشر می شوند:

مجله های دانش آموزی (به صورت ماهنامه - ۸ شماره در هر سال تحصیلی - منتشر می شوند):

- رشد کودک (برای دانش آموزان آمادگی و پایه ی اول دوره ی ابتدایی)
- رشد نوآموز (برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دوره ی ابتدایی)
- رشد دانش آموز (برای دانش آموزان پایه های چهارم و پنجم دوره ی ابتدایی)
- رشد نوجوان (برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)
- رشد جوان (برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)

مجله های عمومی (به صورت ماهنامه - ۸ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می شوند):

- رشد آموزش ابتدایی، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، رشد تکنولوژی آموزشی، رشد تدریس فردا، رشد مدیریت مدرسه
- رشد معلم (دو هفته نامه)

مجله های تخصصی (به صورت فصلنامه و ۴ شماره در هر سال منتشر می شوند):

- رشد برهان راهنمایی (مطبیعی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)، رشد برهان متوسطه (مطبیعی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)، رشد آموزش معارف اسلامی، رشد آموزش جغرافیا، رشد آموزش تاریخ، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، رشد آموزش زبان، رشد آموزش ریاست شناسی، رشد آموزش تربیت بدنی، رشد آموزش فیزیک، رشد آموزش شیمی، رشد آموزش ریاضی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش قرآن، رشد آموزش علوم اجتماعی، رشد آموزش زمین شناسی، رشد آموزش فنی و حرفه ای و رشد مشاوره

و کادر اجرایی مجله های

دانشجویان مراکز تربیت معلم و رشته های دبیری دانشگاه ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می شوند.

● نشانی: تهران، خیابان امیرکبیر، فصلی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۸، دفتر انتشارات کمک آموزشی.

تلفن و شماره: ۸۸۲۰۱۷۷۸

در یک موقعیت، درباره ی دلیل منطقی قضیه ی فیثاغوری، پرسش هایش را برای فردی مطرح می کند که برای اولین بار آن را آموخته بود.

سقراط خودش را قابله ای می دانست که حقیقت را از سرچشمه اش به سوی روح هر انسانی می کشاند؛ جایی که حقیقت خاموش و بی حرکت است و فقط نیازمند بیداری است. او به این نتیجه رسید که همه ی حقایق قبل از تولد شخص به او به ارث رسیده اند؛ یعنی از یک وجود پیشین تا وجود زمینی اش. به علاوه، سقراط احساس می کرد که حقیقت شامل تعریفی است که معنای اصلی، عنصر یا گوهر مشترک هر شیء جزئی را، در طبقه ی اشیا آشکار می کند. حقیقت از طریق دیالکتیک سقراطی عریان می شود؛ روش گفت و گو به وسیله ی طرح همه ی دیدگاه های مربوط به یک مسأله، مطلب یا موضوع و مانند آن و مورد مناقشه قرار دادن آن از هر زاویه ای.

بسیاری افراد پشت زبانی گنگ و مبهم پناه گرفته اند و سعی در اثبات مطالبی با استفاده از کلماتی دارند که فاقد معنای دقیق اند. سقراط فن جدلش را به کار می برد تا ضمن این که چنین افرادی را به «تناقض گویی با خود»^{۴۶} وادارد، آن ها را مجبور کند، واژگانشان را تعریف کنند. سقراط زندگی اش را وقف پژوهش برای تعریف دقیق اشیا کرد؛ یعنی جست و جو برای تعریف نهایی خیر. با این حال تا پایان عمرش او را در حالی که سرگرم پژوهش بی پایان خویش است، می یابی.

زیرنویس

1. Course
2. Eristic
3. Opprobrious
4. Euthy demus
5. Diony sodorus
6. relativity
7. individualism
8. change
9. epistemology
10. arbitrary
11. relativity
12. city-states
13. Cosmopolitanism



14. justice
15. arbitrary
16. absolutes
17. self-preservation
18. perceptin
19. complete skepticism
20. Linguistic
21. psychological science of suggestion
22. naturalism
23. edict
24. Alcidamas
25. nobility
26. Euthdemus
27. Dionysodorus
28. subjectivity
29. Obiectivity
30. insight
31. autarkia
32. arete
33. Watch word
34. Self-knowledge
35. gnotheria
36. Virtue
37. self-deception
38. one's integrity
39. determinism
40. madness
41. self-examination
42. awakening
43. poison hemlock
44. self-taught
45. Socratic irony
46. self-contradictions

منبع

SAHAKIAN, Willim. S. History of Philosophy. united states of America (BARNES & NOBLE, Inc). 1968.



برگ اشتراک مجله های رشد

شرايط

۱- واریز مبلغ ۲۰/۰۰۰ ریال به ازای هر عنوان مجله درخواستی به صورت علی الحساب به حساب شماره ۳۹۶۶۴ بانک تجارت شعبه سه راه آزمایش (سرخه حصار) کد ۳۹۵ در وجه شرکت افستا.
۲- ارسال اصل رسید بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک.

♦ نام مجله:

♦ نام و نام خانوادگی:

♦ تاریخ تولد:

♦ میزان تحصیلات:

♦ تلفن:

♦ نشانی کامل پستی:

♦ استان: شهرستان:

♦ خیابان:

♦ پلاک: کد پستی:

♦ مبلغ واریز شده:

♦ شماره و تاریخ رسید بانکی:

♦ آیا مایل به دریافت مجله درخواستی به صورت پست

پیشتان هستید؟ بله خیر

امضا:

نشانی: تهران - صندوق پستی مشترکین

نشانی اینترنتی: www.roshdmag.ir

پست الکترونیک: [Email: info@roshdmag.ir](mailto:info@roshdmag.ir)

☎ امور مشترکین: ۷۷۳۳۶۶۵۶ - ۷۷۳۳۹۷۱۳ - ۱۴

☎ پیام گیر مجلات رشد: ۸۸۳۰۱۴۸۲ - ۸۸۳۹۲۳۲

یادآوری:

♦ هزینه برگشت مجله در صورت خوانا و کامل نبودن نشانی، بر عهده مشترک است.

♦ مبنای شروع اشتراک مجله از زمان وصول برگ اشتراک است.

♦ برای هر عنوان مجله برگ اشتراک جداگانه تکمیل و ارسال کنید (تصویر برگ اشتراک نیز مورد قبول است).

